



اخلاق اسلامی

انسان کامل انسانی است که در این باره زیاد دقت و تفکر کند و اگر به امراض روحی مبتلا نیست در گفتار و کردار و پندار خویش لحظه به لحظه تجدید نظر کند. گاه انسان مریض است، در این حال غذای شیرین نیز در مذاق او تلخ است. چنین انسانی باید معالجه کند تا در ذائقه او مطالب عالم دیگر تلخ و سنگین نیاید. کسی که روحش به امراض گوناگون مبتلاست هیچ امری از امور دنیا به اندازه تفکر در کمال و آمادگی برای سفر آخرت در نزد او ثقیل نیست. پس شکایت به خدا بریم و از او مدد جوییم:

«الهی اشکوالیک نفساً بالسوء اماره و بالخطیئة مبادرة» خداوند! چه کنم که نفسم مرا همواره به بدبها دعوت می‌کند و به زشتیها و امی دارد.

پیامبر مکرم اسلام می‌فرمود: «الناس نیام فاذا ماتوا انتهوا». انسانها همه خواهند از سیر خوبستن غافل، آنگاه که می‌میرند بیدار می‌شوند و خود را مواجه با مستقبلین عالم برزخ می‌بینند. گذشته‌های آدمی به استقبال می‌آیند و اولین سؤالی که خدای عزوجل از انسان می‌کند این است که بنده من؛ تودر این مدت مدید چه کرده‌ای و با خود چه آورده‌ای؟

«اولم نمرکم ما یتذکر فیه من تذکر»!

آیه الله مشکینی

روح ربانی

مختلفند. عده‌ای خوابند و عده‌ای بیدار. عده‌ای مشغول مطالعه اند و عده‌ای سرگرم نماز و راز و نیاز با حضرت حق. عده‌ای نیز می‌گویند و می‌خندند و به غفلت عمر می‌گذرانند. اما در عین حال این قطار می‌رود تا به مقصد برسد و آنجاست که بانگ رحیل می‌آید و به تعبیر حضرت حسین ابن علی علیه السلام:

ما قرب الوعد من الرحیل
وکل حی سالک سبیل

حسین بن علی غیر از آنکه حسین است و بزرگ است و عزیز است، ادیب نیز هست. چه نزدیک است هنگام وعده رحیل و کوچ، که باید همه زندگان بدین طریق پای نهند.

گفتار خویش را درباره روح آغاز می‌کنیم که چگونه آن را اصلاح کنیم و صلاح و فسادش را تشخیص دهیم.

این مطلب مهمی است که راه تربیت روح و نفس چیست؟ و یکی از اوجب واجبات برای هر انسانی این است که در خوبستن تأمل کند و در صلاح و فساد کتاب نفس خویش مطالعه کند و در گذشته و حال و آینده خویش دقت نماید. البته جهان هستی همچون نهر روانی است که مبدأ و منتهایی دارد و ما همه در این مسیر حرکت می‌کنیم چه بخواهیم و چه نخواهیم. همه انسانها همانند مسافرین یک قطار هستند که از ابتدای حرکت کرده و به سوی مقصدی طی طریق می‌کنند. مسافرین این قطار



ای انسانها، آیا من به شما آنقدر مهلت ندادم که متذکر شوید و توجه پیدا کنید و آدم شوید و خود را اصلاح کنید؟

علی علیه السلام در جمله ای از حکم نهج البلاغه می فرماید: «اهل الدنيا کوکب یساریهم وهم نائمون». مردم دنیا همانند قافله ای هستند که سوارند و پیش می روند اما همگی در خواب غفلت و ناآگاهی (و آنگاه بیدار می شوند که دیگر سودی ندارد).

در جمله ای دیگر علی علیه السلام می فرماید: «فاتقوا الله عباد الله. کونوا قوما صیح بهم فانتبهوا». ای بندگان خدا، بر شما باد به تقوی. جزء کسانی باشید که بر سرشان صیحه کشیدند و آنان بیدار شدند و مسیر هدایت پیمودند.

گاهی وضو بگیرد و جای خلوتی را بیاید و به مقام حق عرضه بدارد: «ربنا اننا سمعنا منادیا ینادی للایمان ان امتوا بریکم فامنا»^۲. خداوند، گوش جانم از جانب حجاز ندایی شنید که می گفت: ای انسانها بیاید و به سوی کمال حرکت کنید.

ما ایمان آورده ایم. پروردگارا، لبیک لبیک، اللهم لبیک و سعیدک والخیر فی یدیک و الشریس الیک و المهدی من یدیک لا ملجأ الا الیک وحنانیک، تبارک و تعالی، سبحانک رب البیت.

تلبیه بگوید. دعوت حق را شما تلبیه بگوید و بگذارید اهل دنیا به شیطان تلبیه و

لبیک بگویند.

انسان کامل، انسان زنده و حقیقی باید دنیا را به مرده های متحرک واگذارد تا بخورند و بهره جویند و بی آرزوی خویش بدوند. «ذره م یا کلو و یتمتعوا و یلههم الامل فسوف یعلمون»^۳.

آنان بزودی خواهند فهمید که چه نعمتهای عظیمی را از دست داده اند.

مبادا شما با نظر اعجاب به اهل دنیا بنگرید. شما والاتر از این هستید که به آنها با نظر اعجاب نگاه کنید. والله یکساعت مطالعه شما به میلیونها دلار آنان ارزش دارد. مگر همین ثروت و متاع دنیا نبود که قارون را قارون کرد؟ چرا ما به این متاع اندک علاقه مندیم؟

هرگاه دنیا به حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام رومی آورد و اندکی پول و ثروتش زیاد می شد می گفت: استغفرک یا الله، خدایا مگر می خواهی من هم مثل قارون شوم که مقدمه قارون شدن را در من ایجاد نموده ای؟

چرا ما از چیزهایی که انبیاء الهی ناخشنود بودند لذت می بریم؟ من گاهی فکر می کنم و حکم می کنم که از نظر روحی بیمارم و باید معالجه شوم. زیرا نسبت به چیزهایی که مورد غضب خدا و رسول است و مورد تنقید آنان است علاقه مندم. بشریاید این مرض را بفهمد. خدای رحمت کند



*** افتخار امام زمان به جوانانی است که در حال جوانی عقلشان پیر است و خردشان کهن است و به اسارت هوی و هوس در نیامده اند.**

فیض کاشانی را که در مهجة البیضاء چنین می فرماید: «کل من فوق الارض مرضی و کل من تحت الارض موتی». جز مردگان همه انسانها مریضند (و باید معالجه شوند). افتخار امام زمان به جوانانی است که در حال جوانی عقلشان پیر است و خردشان کهن است و به اسارت هوی و هوس در نیامده اند.

در زمان طاغوت دوستی داشتم، گاهی از اوقات باهم صحبت می کردیم. می گفت: فلان جوان در دانشگاه درس می خواند. من پرسیدم: با وضع فساد در دانشگاه ها از نظر مذهبی چگونه است؟ او پاسخ داد: والله این جوان با آن همه فساد و فحشاء و منکر یک مکروه انجام نمی دهد. آفرین بر چنین انسانی.

خداوند درباره حضرت یوسف سوره ای نازل کرده چرا که او در برابر معصیتی قرار گرفت اما خاضع نشد. این جوانها همانند یوسف پیامبر هستند.

خوشا به آن جوانی که آنقدر قوی باشد که بتواند راه درست را برود و افتخار بر آن انسانی که در بحبوحه کشاکش نفس و جوانی گناه نکند.

کمیل بن زیاد رحمة الله علیه از شاگردان ممتاز مدرسه علوی است و قبرش در اطراف قبر مطهر حضرت علی علیه السلام می باشد. او می گوید: «جاء علی و اخذ یدی فوهبت معه الی الجنة». جبانه صحرای بیرون شهر را می گویند و گاهی نیز به گورستان خلوت و سوت و کور اطلاق می شود.

علی علیه السلام آمد و مرا با خود به بیابان برد.

عجب سعادت!!

«فتنفس الصعداء». آه سردی از دل برکشید و مطالب مفصلی گفت. جملاتی

در این خطبه به چشم می خورد که بسیار جالب و حکیمانه است.

ابتدا فرمود: «یا کمیل ان هذه القلوب اوعیه» ای کمیل این قلوب ظرفهای مختلفی هستند. خداوند در این دنیا ظرفی دارد به نام قلوب.

برخی از آنها از محبت حضرت حق سرشار است. و برخی دیگر از محبت تهی است.

«او فخرها او عاها» اما بهترین این ظرفها ظرفی است که جز او کسی در آن نباشد.

در یکی از ادعیه زین العابدین علیه السلام اصرار می ورزد که خدا را هر چیزی که مرا از تو دور کند او را از من دور کن و هر انسانی که رابطه اش مرا از تو می برد رابطه او را با من قطع کن.

پدرم، فرزندانم، اقوامم، عشیره ام، و یا هر کس دیگری که باشد.

قاضی بیضاوی یکی از قضات اهل تسنن است. موطن او در اطراف فارس بوده و تفسیرش نیز از تفاسیر معروف است. و ظاهراً خلاصه مختصر و مفید تفسیر کشاف زمخشری است که در میان علمای تسنن از شایسته ترین تفاسیر است.

قاضی بیضاوی این تفسیر را نوشت و خدمت خلیفه عصر خود برد تا آن را مطالعه کند. خلیفه آن را بدقت خواند و از ظرایف و لطایف آن بسیار لذت برد. آنگاه خطاب به قاضی بیضاوی گفت: چیزی از من بخواه. او گفت: در فارس که موطن من است، بخاطر اینکه من از قدیم در آنجا بوده ام، اعتنایی به من نمی شود. شما قضاوت آنجا را به من بسپارید تا بدین عنوان وارد فارس شوم و مردم در برابر من خضوع کنند. خلیفه دستور داد حکم قضاوت فارس را به نام او بنویسند. و او تفسیر دقیق خویش را در مقابل قضاوت خطه فارس معاوضه کرد و در زمره



❖ یکی از اوجب واجبات برای هر انسانی این است که در خویشتن تأمل کند و در صلاح و فساد کتاب نفس خویش مطالعه کند و در گذشته و حال و آینده خویش دقت نماید.

و عاظ السلاطین در آمد.

ظریفی از این ماجرا خبردار شد و خدمت قاضی بیضاوی آمد و گفت: شما در سوره مبارکه حمد در ضمن تفسیر آیه «ایاک نعبد و ایاک نستعین» علت تقدم مفعول بر فعل را اختصاص و انحصار ذکر کرده اید. یعنی خدا را در برابر غیر تو خضوع نمی کنم و از کسی بجز تو استعانت نمی جویم.

پس چرا تو خود از غیر خدا استعانت جستی و تفسیر خویش را به حکم قضاوت فارس بخشیدی؟

بگذریم، علی علیه السلام خطاب به کمیل می فرماید: ای کمیل، در احوال مردم دنیا دقت کن که سه تیره اند: «الناس ثلاثة، عالم ربانی، متعلم علی سبیل الحق و همج الرعا» عده ای از انسانها دانشمند الهی هستند. همه چیز آنان از خداست. گفتار، کردار و پندار آنان تنها از آن خداست.

من امیدوارم که این صفات انطباق بر ما داشته باشد. فقط بایستی قدری مراعات کنیم. قرآن می فرماید: «وانتم الا علون ان کنتم مؤمنین»^۱ مقام شما بسیار والا و بالاست، بشرطی که ایمان داشته باشید و با نگاه خیانت آمیزی و با سخن نادرستی خدای ناکرده از علو درجات خویش نگاهید.

خوشا به حال کسی که این سعادت را بیابد که تحت نظر استاد لایقی بدین علو مقام دستیابی پیدا کند. و من به تجربه

یافته ام که آنان که زیر نظر استاد فرزانه ای و با امداد از انفاس قدسی راد مرد نیکوکاری تربیت می شوند در صراط مستقیم باقی می مانند. شیخ انصاری که استاد نخبگانی همچون میرزای شیرازی کبیر است بر سر مرجعیت با میرزای شیرازی نزاع می کند. اما چه نزاعی؟ این می گوید: تو لایقتر از من هستی و این کسوت برارنده توست و آن دیگری می گوید: تو از من عاقلتری و تو باید بر مردم مرجعیت پیدا کنی. قرآن کریم نیز از این نوع نزاع در بهشت و در میان بندگان خالص خدا حکایت می کند. «بتنازعون فیها کاسا لا لغوفیها ولا تأئیم و بطوف علیهم غلمان لهم کانهم لؤلؤ مکنون». برای بهشتیان از انواع و اقسام خوراکیها و نوشیدنیها مهیا می کنند. اما آنان با یکدیگر نزاع می کنند که شما بفرمایید و آن دیگری هم می گوید شما میل کنید.

من از همه اساتید محترم خواهش می کنم به فرزندان خود با عطف دینی نگاه کنند و نقایص آنان را بر طرف سازند و روح آنان را تکامل بخشند.

استادی داشتم خداوند او را رحمت کند. قبل از درس و یا بعد از درس، هرگاه که من وقت داشتم حاضر بود بنشیند و مرا موعظه کند و من رهن متن اویم گرچه عدم هستم و شبه الوجودم. آن کس که در تحت تربیت یک انسان کامل قرار بگیرد انسان می شود. لقمان به فرزندش می گوید: «یا بنی



زاحم العلماء برکتک». نیکان را پیدا کن و در برابر آنان زانو بزین و از محضرشان درس کمال و انسانیت بیاموز.

عده دیگری از انسانها متعلم بر طریق حق و نجات هستند و بقیه کسانی هستند که حضرت امیر علیه السلام آنان را به همج الرعا تشبیه کرده است. همج، مگسهای بسیار ریزی هستند که در تابستانهای خشک صحرا حیواناتی را می‌بایند و دور سر آنان می‌گردند. حضرت علی انسانهایی را که نه عالمنند و نه متعلم بر طریق نجات، همچون حیوانات بی شعوری می‌داند که در زندگی جز مزاحمت برای دیگران کاری ندارند.

در تاریخ دیدم که ابراهیم خلیل الرحمن انبوه گوسفندان خویش را که در صحرا مشغول گشت و گذار و چرا بودند تماشا می‌کرد. ناگهان صدایی به گوشش رسید که بسیار زیبا و دل‌انگیز بود. توجه حضرت ابراهیم بدین صدا معطوف شد که با سوز و گداز ویژه‌ای چنین زمزمه می‌کرد: «سبح قدوس ربنا و رب الملائکة والروح». یعنی منزه و پاکیزه است پروردگار ما و پروردگار همه ملائک و روح القدس.

مضمون این سخن را ما نیز در تسیحات اربعه بیان می‌کنیم: «سبحان الله والحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر».

صدا خاموش شد و ابراهیم که واله و شیدای این نوای الهی شده بود فرمود: ای صاحب صدا، اگر یک بار دیگر این نغمه را

تکرار کنی ثلث گوسفندانم را که این صحرا را پر کرده‌اند به تو خواهم بخشید.

صدا بار دیگر به گوش رسید: «سبح قدوس ربنا و رب الملائکة والروح». طعم این سخن زیبا در ذائقه ابراهیم خلیل بسیار شیرین جلوه کرد. فرمود: بار دیگر بگو ثلث دیگری از گوسفندانم را به تو خواهم داد. او آوای خویش را گفت و ابراهیم تمنای خویش را تکرار کرد که اگر بازم بخوانی همه گوسفندانم از آن نوست. آن زمزمه الهی تکرار شد و ابراهیم گوسفندان را رها کرد و رفت. در این هنگام ابراهیم جمال صاحب نغمه را ملاحظه فرمود که به او گفت: ای ابراهیم، من کسی هستم که مأمورم بدینجا بیایم و با این آوای دل‌انگیز مهر و محبت تو



خوشابه آن جوانی که آنقدر قوی باشد که بتواند راه درست را برود و افتخار بر آن انسانی که در بحبوحه کشاکش نفس و جوانی گناه نکند.

را به خدای خویش بیازمایم.

قرآن نیز می‌فرماید: «و اذا بتلی ابراهیم ربه بکلمات...»^۶.

ما ابراهیم را امتحان می‌کنیم نه تنها ابراهیم، که همه آدمیان را آزمایش می‌نماییم. دار، دار امتحان و دنیا محل آزمایش است.

«احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا و هم لا یفتنون»^۷ آیا مردم گمان می‌کنند که ما آنان را به صرف اینکه بگویند ایمان آورده ایم و می‌گذاریم و امتحان‌شان نمی‌کنیم؟

«الهی من الذی نزل بیابک ملتصا



قراک و ما فریته». ای خدای بزرگ، چه کسی به در خانه تو آمده و اظهار عجز و ناتوانی نموده و تو او را نپذیرفته‌ای؟

ای پروردگار عظیم، ما را بپذیر. ما خواهان کمال هستیم. اساس همه حاجات نزد ما کمال است. ما می‌خواهیم انسان باشیم به گونه‌ای که اگر از حضرت بقیة الله برسیدند: فلانی چطور آدمی است؟ ایشان بفرماید: من از او راضیم. خداوند ما یک تبسم حضرت حجت را با دو جهان معاوضه نمی‌کنیم.

ای پروردگار بزرگ، از یک تبسم ولی تو بقیة الله الاعظم سعادت می‌خوانیم و از گرفتگی چهره مبارکت نشان شقاوت خود را می‌بایم.

وقتی قرآن می‌خوانید و به حالات انبیا می‌رسید از این جملات آسان نگذرد. جقدر عالی است که خداوند به پیامبر و الامقام خویش حضرت ابراهیم نشان افتخار می‌دهد و در ساره‌اش می‌فرماید: «نعم العبد انه آوآب». چه نیکو بنده‌ای است ابراهیم که اهل آه و ناله است. اهل سوز و گداز است.

او که هرگاه به حساب اعمال خویش می‌رسید آه می‌کشید و از عمق دل ناله می‌کرد.

خداوند این مقامات و خلعت‌های نیکورا که به انبیای خویش بخشیده‌ای به ما نیز ارزانی بدار و ما را در پیشگاه لطف و کرم خویش مقبول فرما.

پی‌نوشتها:

- ۱ - سوره فاطر، آیه ۳۷
- ۲ - سوره آل عمران، آیه ۱۹۳
- ۳ - سوره حجر، آیه ۳
- ۴ - سوره آل عمران، آیه ۱۳۹
- ۵ - سوره طوره، آیه ۲۴ و ۲۳
- ۶ - سوره بقره، آیه ۱۲۴
- ۷ - سوره عنکبوت، آیه ۲
- ۸ - سوره ص، آیه ۴۴